

## امنیت اجتماعی در دوره پهلوی اول

محمد احمدآبادی<sup>۱</sup>، سید رحیم موسوی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت:  
۹۴/۰۷/۱۱ تاریخ  
پذیرش:  
۹۴/۰۸/۰۶

از صفحه ۱۲۱ تا ۱۴۰

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات  
تاریخ انتظامی  
سال دوم، شماره چهارم، بهار  
۱۳۹۴

### چکیده

از الزامات هر دولتی توجه جدی به مقوله امنیت می‌باشد. دولت نوگرای پهلوی اول به امر امنیت اجتماعی از منظر خودش اهتمام جدی نشان می‌داد. هدف این پژوهش توصیف و تحلیل امنیت اجتماعی در دوره پهلوی اول می‌باشد. روش این تحقیق کیفی، و نوع تحقیق تاریخی-تحلیلی است. این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به توصیف و تحلیل این سؤال می‌پردازد که با توجه به سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت نوگرای پهلوی اول، امنیت اجتماعی در جامعه آنروز چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در دوره پهلوی اول حمایت از قدرت تامه سلطنت و جلوگیری از هرگونه تحرک سیاسی، اجتماعی و آزادی‌های مشروع مردم، مهم‌ترین وظیفه دولت نوگرا و به‌ویژه در مأموریت‌های نیروی پلیس (شهربانی وقت) می‌باشد، به‌نحوی که سیاست‌های از بالا به پایین و خودکامه رژیم پهلوی اول در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به‌خصوص تضعیف روحانیت، متحدالشکل کردن لباس و کشف حجاب، دین‌ستیزی و تخریب هویت دینی و فرهنگی، مجلس فرمایشی، سانسور مطبوعات و جراید، غصب املاک، اموال و دارایی‌های مردم و سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی مخوف و غیره نه‌تنها به یک منبع ترس و خفقان در جامعه مبدل شده بود، بلکه نشان از عدم احساس امنیت اجتماعی در جامعه دوران پهلوی اول دارد.

### کلید واژه‌ها

امنیت اجتماعی، پهلوی اول، دین‌ستیزی، احزاب، مجلس.

۱- دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی؛ رایانامه mahmadabadi1353@gmail.com  
۲- مدرس دانشگاه علمی و کاربردی (واحدهای تهران) rahimmosavi85@yahoo.com

## مقدمه و بیان مسئله

امنیت از اولین و ضروری‌ترین نیازهای جامعه بشری محسوب می‌شود، این نیاز از زمانی که بشر قدم به عرصه حیات نهاده، پدید آمده است. بدون امنیت هیچ نیازی از نیازهای فردی و اجتماعی به‌طور کامل قابلیت ارضاء پیدا نمی‌کند. بدین منظور افراد بشر همواره به دنبال حصول امنیت و به‌ویژه امنیت اجتماعی بوده‌اند. به تعبیر باری بوزان<sup>۱</sup> امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب، هویت و عرف ملی با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است (Buzan, 1991: 37). هم‌چنین از دیدگاه بوزان وقتی برقراری امنیت در سطح بین‌المللی و حفظ مرزهای کشور باشد، امنیت ملی مطرح است و اگر امنیت در درون جامعه مطرح باشد، منظور امنیت اجتماعی است. مولار نیز معتقد است، امنیت در سه شکل ملی، اجتماعی و انسانی وجود دارد، بدین شرح که مرجع اصلی امنیت ملی، دولت و حاکمیت ملی است، مرجع امنیت اجتماعی، جامعه است و مرجع امنیت فردی هم یکایک شهروندان می‌باشد. (Moller, 2001: 35)

هم‌چنین، ویور «امنیت اجتماعی را توانمندی جامعه برای مراقبت از خصوصیات و ویژگی‌های بنیادی خود، در شرایط تغییر و تهدیدهای عینی و احتمالی تعریف کرده و به‌ویژه بر ارتباط نزدیک میان هویت جامعه و امنیت تأکید داشته و خاطر نشان می‌کند که جامعه، امنیت هویتی‌اش را طلب می‌کند» (نویسنده، ۱۳۸۲: ۱۶). درنهایت، وی معتقد است تئوری امنیت اجتماعی بر هویت‌های جمعی در مقیاس بزرگ مانند هویت‌های مذهبی و هویت‌های قومی متمرکز است که کارایی و وظایفی مستقل از دولت دارند. ویور هویت را به‌عنوان مفهوم صریح امنیت اجتماعی قلمداد نموده و معتقد است، زمانی امنیت اجتماعی مطرح می‌شود که جامعه تهدیداتی نسبت به هویتش احساس کند (waver, 1993: 43)

---

1- Buzan

امنیت اجتماعی دارای دو بعد عینی و ذهنی است که بعد ذهنی آن به عنوان احساس امنیت شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، امنیت اجتماعی در مفهوم عینی آن، اندازه‌گیری فقدان تهدید علیه ارزش‌هاست؛ در مفهوم ذهنی آن فقدان احساس ترس از این‌که به چنین ارزش‌هایی حمله خواهد شد. هم‌چنین قابل بحث می‌باشد که امنیت اجتماعی را از حیث شمولیت و فراگیری می‌توان جزء امنیت عمومی تلقی کرد تا جایی‌که حوزه‌های امنیت فردی، امنیت جمعی و گروهی را می‌تواند تحت پوشش قرار دهد (نوبدینیا، ۱۳۸۲: ۱۶). به علاوه، امنیت به فراخور جمع معنا می‌یابد. یعنی امنیت فرایندی است که طیفی از بی‌نهایت مثبت تا بی‌نهایت منفی را در خود جای داده است و آرامش آنها را در سایه تضمین کارکردهایشان فراهم می‌کند (Globalizatio, 2004: 35) و بروز آسیب‌های اجتماعی از جمله قتل، تجاوز به عنف، آدم‌ربایی، چاقوکشی، سرقت، زورگیری، کلاهبرداری، بی‌احترامی به ارزش‌های دینی، فروپاشی خانواده، فساد و فحشا، طلاق، تکثیر فیلم‌های مستهجن، ایجاد رعب و وحشت در خیابان‌ها و اماکن عمومی، زورگیری در نبود امنیت اجتماعی در یک جامعه شکل می‌گیرد.

بدین‌سان، دولت‌ها و نظام‌های سیاسی به منظور تأمین امنیت خود و مهم‌تر از آن دفاع از منافع ملی تمهیدات، برنامه‌ریزی‌ها و پیش‌بینی‌های مختلفی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دفاعی می‌نمایند. به‌ویژه دولت‌های مدرن، از آنجاکه خود را کارگزار اصلی توسعه و پیشرفت جامعه می‌دانند، سعی در ایجاد نظم در جامعه داشته تا بتوانند کشور را سیاست‌گذاری و مدیریت کنند یا این‌که برنامه‌ها و اهداف خود را به سرانجام برسانند؛ اما در بیشتر مواقع این دولت‌ها در ایجاد نظم و ثبات ناتوان یا کارکرد خوبی ندارند و در نتیجه زیر لوای نظم به ایجاد سرکوب و خفقان در جامعه دامن می‌زنند و از عوامل کاهش امنیت اجتماعی در جامعه می‌شوند؛ با این توضیح که جوامع زمانی از امنیت اجتماعی برخوردارند که هویت آن جامعه مورد تهدید واقع نشود (ویور، ۱۹۹۳: ۲۵). به عبارت دیگر، دولت عاملی مؤثر در کنار سایر

عوامل در شکل‌گیری امنیت جامعه مطرح نمی‌باشد، بلکه تنها عامل محوری به‌شمار می‌آید که دیگر عوامل پیرامون آن قرار دارند (افتخاری، ۱۳۸۲: ۹۰).

یکی از این دولت‌های نوگرا و مطلقه، دولت پهلوی اول بود، که به‌خاطر شرایط و اوضاع پسامشروطیت توسط رضاشاه بر جامعه و مردم ایران تحمیل شده تا جایی که رضاشاه پس از کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ ه.ش. قدرت را در دست گرفت و توانست پس از چند سال ضمن انقراض حکومت قاجار حکومت پهلوی را تأسیس نماید. حکومت رضاشاه بر قدرت نظامی مانند ارتش و پلیس استوار بود و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شهربانی نقش مهم و حیاتی در سرکوب و فرونشاندن مخالفان در جهت پیشبرد اهداف و سیاست‌های نوگرایی دولت ایفا می‌کرد و به نظر می‌رسد امنیت اجتماعی در جامعه نیز از این وضعیت و اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تأثیر می‌پذیرفت. بدین صورت، توصیف و تحلیل یافته‌های این تحقیق در پاسخ به این سؤال است که با توجه به سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت نوگرای پهلوی اول، امنیت اجتماعی در جامعه آن روز چگونه بوده است؟

#### دین‌ستیزی و تخریب هویت دینی و فرهنگی دین‌ستیزی و تخریب هویت دینی و فرهنگی

رضاشاه قبل از به سلطنت رسیدن با تیزبینی و وقت‌شناسی و تظاهری رندانه محبت و ارادت خویش را به رهبران مذهبی آشکار می‌ساخت، «رضاخان در ماه رمضان برای این‌که توجه مردم را به دینداری خود جلب کند، به روزه گرفتن فرمان داد و کارکنان سازمان‌های نظامی و انتظامی را به ادای فرایض مذهبی وادار کرد و حتی به‌منظور رعایت دقیق موازین شرعی ناظر شرعیات تعیین کرد» (امینی، ۱۳۸۲: ۷۸). به عبارت دیگر، رضاشاه در ابتدا می‌خواست توجه مردم را به‌خود جلب کند و بهترین راه را هم اعمال مذهبی و خصوصاً عزاداری به‌ویژه در روز عاشورا می‌دانست. «روز عاشورا، شخص رضاخان با یک هیئت از صاحب‌منصبان به راه می‌افتاد و افراد با بیرق و کتل در پشت آن‌ها حرکت می‌کردند. رضاشاه که جلو همه قرار داشت، با یقه باز، روی سر کلاه

و گل مالیده و پای برهنه وارد بازار می‌شد. نوحه خوان‌ها هم می‌خواندند و دسته به همراه رضاخان شروع به سینه زنی می‌کردند» (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۵۲). به هر روی باید گفت که رضاشاه در ابتدا به تأثیر شگرف مذهب و نقش بسیار مؤثر رهبران مذهبی واقف بود و با دقت نظر و تیزبینی از این نیروهای بالقوه جهت رسیدن به اهداف خویش نهایت بهره‌برداری را می‌کرد.

واضح است که مشاهده این تصویر از رضاخان، تأثیری در مردم می‌گذارد و رضاخان از این به بعد بین عامه مردم یک شخص مذهبی و خصوصاً پایبند به عزاداری که ایرانیان به آن علاقه خاصی دارند، معرفی می‌شود، «البته رضاخان شب‌ها هم به روزه اصناف می‌رفت. بعضی از وعاظ و روزه‌خوان‌ها هم روی منبر از او تعریف و تمجید می‌کردند و عامه مردم هم از زن و مرد متوجه می‌شدند که رضاخان به روزه آمده است. رضاخان هم‌چنین در شب شام غریبان با سر و پای برهنه و شمع در دست به مسجد شیخ عبدالحسین که از بزرگ‌ترین مجالس روزه آن روز بود، وارد شد و یک دور، دور مجلس زد» (همان، ۱۶).

رضاشاه زمانی که به حکومت رسید، چهره دیگرش را نشان داد و سعی کرد تمام پایگاه‌های مذهبی را تضعیف یا تعطیل کند. تمام تکایا و مجالس وعظ و خطابه و این‌ها را به کلی تعطیل یا محدود کرد. وی برای فراهم کردن مقدمات لازم برای ممنوعیت کامل عزاداری، اموری را از قبل به اجرا گذاشت که اولین آن محدود کردن روزه‌های عزاداری و ممنوع کردن بعضی اقسام عزاداری بود. وی محل روزه قزاقخانه را در تهران به تکیه دولت انتقال داد و از شکوه و عظمت عزاداری کاست. گزارش یکی از سیاحان اروپایی درباره برپایی مراسم ماه محرم در سال ۱۳۱۱ هـ ش در خور توجه است: «امسال شاه روزه‌های تعطیل را از چهار روز به سه روز تقلیل داده و از کارهای فرعی و قدیمی مرسوم در دسته‌ها جلوگیری شده است. محدودیت‌های شهربانی در نقاط مختلف کشور برحسب آن‌که مردمش متجدد یا متعصب باشند، متفاوت است. هدف کلی آن است که به‌جای اقدامات حاد و فوری روش‌های سنتی را گام به گام تعدیل

کنند تا فرمانداران فرصت یابند با رعایت احتیاط همیشه درصدی از حمایت مردم را جلب نمایند... برخی تصور می‌کنند و بعضی امیدوارند که رسم دسته راه انداختن کم‌کم به‌طور کلی از بین برود» (بصیرت منش، ۱۳۷۸: ۱۴۱). حسین مکی در مورد سیاست مذهبی او در اواخر سلطنتش می‌نویسد: «رفته رفته هر سال نسبت به مجالس عزاداری سخت می‌گردید تا آنجا که هرکس مجالس روضه خوانی بر پا می‌کرد به شهربانی جلب و توقیف می‌گردید و از سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ در ماه محرم از طرف دولت از سران اصناف و بنگاه‌ها اجباراً خواسته می‌شد که کارناوال راه بیندازند و سال ۱۳۱۹ روز کارناوال مصادف با دهه اول محرم (عاشورا) بود و شب قتل، کارناوال مفصلی به راه انداختند که در کامیون‌ها عده‌ای عمله طرب و فواحش را جمع کرده بودند که در کامیون‌ها به پایکوبی و رقص می‌پرداختند (مکی، ۱۳۲۳: ۴۵۳)

مسئله مبارزه با عزاداری در پنج سال آخر پهلوی اول با جدیت تمام دنبال می‌شد و از هر ترفندی برای جلوگیری از عزاداری‌ها استفاده می‌شد. حضور مأموران در مراسم عزاداری از اقدامات رضاشاه برای کنترل این مراسم بود «چون در آن اوقات معمول این بود که در مجلس وعظ و روضه، چه در مساجد یا خانه‌ها یک نفر پاسبان از طرف شهربانی مأمور بود که حاضر باشد و گزارش آن مجلس را و اظهاراتی که در منبر شده به شهربانی بدهد» (صدرالاشراف، ۱۳۶۴: ۳۰۸). حتی از این وحشت داشتند که مردم بعد از نماز سر سجاده گریه کنند. حال با ممنوعیتی که رضاشاه برای برپایی عزاداری به‌وجود آورده بود، مردم عزاداری را به‌صورت زیرزمینی اقامه می‌کردند و بسیاری از مردم از ترس این‌که دستگیر شوند، گاهی از پشت‌بام‌ها به منزل یکدیگر می‌رفتند (کرمی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۴۷). دیگر اقدام رضاشاه در راستای ممنوعیت عزاداری، خرافات شمردن آن بود؛ اگرچه در بسیاری از کارهای عزاداری افراط می‌شد، ولی این بهانه‌ای بر آن نبود و دلیلی نمی‌شد که کل عزاداری را رضاشاه تعطیل کند. رضاشاه در اجرای این برنامه، بخش‌نامه‌ای به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها زد و از طرح ممنوعیت روضه‌خوانی به‌عنوان طرح بیرون کردن خرافات از سر مردم نام برد؛ بر این اساس

«جلوگیری از روضه‌خوانی و خارج نمودن خرافات از سر مردم و آشنا نمودن به اصول تمدن، امروزه رسالت اساسی داخلی دولت است و به هیچ عنوان نباید در اجرای منویات دولت تعلل و تسامح نمود» (اسناد محرمانه کشف حجاب، ۱۳۷۸: ۲۶).

### تضعیف روحانیت

روحانیت در دهه ۱۳۱۰ ه. ش، دست کم از لحاظ مادی در وضعیت نامساعدی قرار گرفت. بخش عمده مواضع خویش در زمینه‌های قضایی و آموزشی را از دست داد؛ چون این نظام‌ها جنبه غیر دینی پیدا کرده و سرچشمه درآمد و قدرت روحانیت بدین نحو خشکانده شده بود. مؤسسه‌های آموزشی دینی تضعیف شده بود؛ چون دولت در مورد آن‌ها قوانینی وضع کرده بود، طلبه‌های جوان را به خدمت سربازی فراخواند، مدرسان و طلبه‌ها را به زندان می‌انداخت و مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. تعلیمات دینی اجباری در مدارس حذف شده بود، قلندری و درویشی ممنوع گردید و جلوی برگزاری تعزیه و بعضی مراسم مذهبی گرفته شد (کریمی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۴۵). دولت کنترل شدیدی را بر اداره موقوفه‌ها اعمال کرد و این نیز تا حد زیادی از درآمد روحانیون کاست. بازار منبع حمایت سیاسی و مالی روحانیت شد. بعضی از روحانیون مخالفت خود را به دولت نشان دادند؛ اما این مخالفت‌ها بی‌رحمانه سرکوب می‌شد.

در مشهد اعتراضات مردمی را آیت‌الله حاج آقا حسین قمی و آیت‌الله سید یونس اردبیلی و آقازاده فرزند آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبری می‌کردند. آیت‌الله قمی طی تلگرافی به رضاشاه از او می‌خواهد تا با وی در تهران دیدار و شاه را از این تصمیم منصرف نماید. «اما پس از ورود ایشان به شهرری و باغ سراج‌الملک، عاملان رژیم ایشان را دستگیر و به عتبات عالیات تبعید می‌کنند که این واقعه خشم مردم را افزون‌تر می‌نماید. اعتراضات و ازدحام مردم به حدی می‌رسد که دیگر در منزل آیت‌الله اردبیلی امکان حضور مردم نبوده و ناگزیر به مسجد گوهرشاد منتقل می‌گردد. پس از چند روز اعتراض، بالاخره صبح جمعه ۲۰ تیرماه ۱۳۱۴ قوای انتظامی مسجد را

محاصره و زد و خورد آغاز می‌شود. قزاق‌ها در این یورش وحشیانه، حدود ۱۰۰ نفر از مردم بی‌دفاع را در صحن مسجد گوهرشاد به خاک و خون می‌کشند. مردم اطراف مشهد با شنیدن خبر کشتار مردم به طرف مسجد سرازیر شده و روحانیون در منبرهایشان پرده از این وحشی‌گری رژیم پهلوی برمی‌دارند. روز شنبه، ۲۱ تیر ۱۳۱۴ فرمان از تهران می‌رسد که مردم را تارومار کنید و همه را گرفته و مجازات نمایید. دولتیان با حيله و مکر علما را برای مذاکره از مسجد بیرون کشیده و قشون شرق (مشهد) به فرماندهی سرلشکر مطبوعی به مسجد حمله‌ور می‌شود و کاری کردند که روس‌ها در سال ۱۳۳۰ قمری در مشهد، نکرده بودند و همه را به خاک و خون کشیدند» (مکی، ۱۳۲۳: ۲۸۶).

#### لباس متحدالشکل و کشف حجاب

کشف حجاب روز ۱۷ دی ماه ۱۳۴۱ به مرحله اجرا درآمد. هدف از اجرای این بخش‌نامه آن بود که «طبقه نسوان کشور ما که مادران رجال فردا هستند، مانند زنان سایر ممالک متمدن از برکات علم و دانش و تمدن و تربیت برخوردار شوند و بتوانند خانواده‌های صالح و مفید تشکیل دهند و فرزندان وطن پرست رشید برای کشور تربیت نمایند» (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

بدین منظور و برای رسمیت یافتن کشف حجاب، قانون اتحاد شکل البسه و تبدیل کلاه در چهار ماده و هشت تبصره در جلسه ۶ دی ۱۳۰۷. ش و در سومین سال پادشاهی رضاخان دوره هفتم قانونگذاری مجلس شورای ملی به تصویب رسید. با استقرار پاسبان‌ها در معابر عمومی، آمد و رفت زنان چادری کنترل می‌شد. طبق گزارش شاهدان عینی «پلیس در گوشه خیابان‌ها می‌ایستاد و زنان چادری را تحت نظر می‌گرفت و در صورت مشاهده، چادر از سر آن‌ها بر می‌داشت و پاره می‌کرد؛ به قسمی که جوی‌های آب کنار بعضی از خیابان‌ها از چادر انباشته می‌شد (نوری اسفندیاری، ۱۳۵۰: ۷۳۶).



رضاشاه در ۱۱ آذر ۱۳۱۴ ه. ش به محمود جم رئیس‌الوزرا گفت «نزدیک دو سال است که این موضوع کشف حجاب سخت فکر مرا به خود مشغول داشته است، خصوصاً از وقتی که به ترکیه رفتم و زن‌های آن‌ها را دیدم که پیچه و حجاب را دور انداخته و دوش بدوش مردهایشان در کارهای مملکت به آن‌ها کمک می‌کنند، دیگر از هرچه زن چادری است بدم آمده است اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیشرفت مردم است. (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۷).

گرچه بسیاری از روحانیون از جمله مراجع، ائمه جمعه، مفتی‌های اهل سنت و... از این مقررات مستثنی شدند، اما اجرای این قانون با مقاومت گسترده‌ای در تهران و چند شهر دیگر روبرو شد و روحانیون نیز پیش‌تاز این مخالفت‌ها بودن. کشف حجاب بسیاری از مفاسد اخلاقی را در پی داشت و خشم بسیاری از مردم را برانگیخت و معضلات پیچیده فرهنگی و اقتصادی و سیاسی را به وجود آورد. «دولت به درشکه‌چی‌ها دستور داده زنان چادری را سوار نکنند، مأموران پلیس در کوچه و بازار روسری زنان را برمی‌دارند، اعلان‌ها به در و دیوار چسبیده که می‌گوید برای همیشه باید چادر را کنار گذاشت... خلاصه وسایلی که در آغاز جنبه فرعی داشت حال به صورت اجبار در آمده و با تنبیه و آزار همراه شده است» (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۶۷۱).

در همین زمینه اسناد دیگری حاکیست که زنان در برخی از نقاط کشور از کشف حجاب خودداری می‌نمودند و در عین حال برای این‌که بهانه‌ای نیز به دست مأموران شهربانی ندهند، به شیوه‌ای نامعمول و غیر متعارف حفظ حجاب می‌کردند. در سند شماره ۱۶ در کتاب تغییر لباس و کشف حجاب در متحد‌المال ریس الوزرا به ایالت خراسان آمده است: «بانوان در ولایات با چارقد در معابر عبور و مرور می‌نمایند حتی بعضی‌ها به‌طور مضحک خود را به اشکال مختلف و عجیبی درآورده و مستور می‌دارند. در گزارش دیگری از کرمانشاه به تاریخ ۲ تیر ماه ۱۳۱۵ نیز آمده است من جمله اکثر بانوان آنجا سر و کله خود را به اشکال مختلف می‌پوشانند و قسمت دیگر با استعمال چارقد و روسری روی خود را مستور و در معابر عمومی به شکل ناشایست و

مضحکی عبور و مرور می‌نمایند» (تغییر لباس و کشف حجاب، ۱۳۷۸: ۳۶۷). یک بعد دیگر اجتماعی کشف حجاب بر اساس ترند مذبحانه‌ای بود که کارگزاران نظام با توسل به آن درصدد برآمدند زنان چادری را در معذوریت اخلاقی و اجتماعی قرار دهند؛ بر این اساس، طی صدور بخش‌نامه‌ای به حکام ایالات و ولایات دستور داده شد «که اجازه دهند فقط زنان بدکاره (فواحش) حق استفاده از چادر را داشته باشند تا در جامعه عامل تمییز زنان فاحشه از دیگران چادری بودن آنها باشد، چنان‌که در دستورالعملی از سرپاس مختاری، کفیل شهربانی در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۱۴ ه. ش آمده است: در ضمن دستورات و تعلیمات صادره راجع به رفع حجاب زنان معروفه حق ندارند خود را در داخل مجامع نسوان و خانواده‌های نجیب نموده و در صورت رفع حجاب از کشف حجاب آنها جلوگیری به عمل آید» (همان، ۲۲۱).

یکی از راه‌های رهایی از استعمال لباس متحدالشکل توسل جستن به استثنای نظامنامه اتحاد لباس بود. «آنها با مراجعه به نظمی‌ها سعی می‌کردند با اخذ مجوز و قرار گرفتن در ذیل یکی از موارد استثنا از پوشیدن لباس پهلوی در امان بمانند. این مراجعات باعث شد تا حکومت کمیسیون‌هایی را در ایالات تشکیل دهد و اشخاص مدارک خود را جهت بررسی به آن ارائه دهند. این کمیسیون اغلب در صدور مجوز سخت‌گیری می‌کرد و برخلاف تحویل مدارک معتبر از سوی برخی افراد از صدور مجوز امتناع می‌ورزید و البته با پرداخت رشوه‌های کلان مجوز فوق گاهی صادر می‌گردید» (تغییر لباس و کشف حجاب، ۱۳۷۸: ۵۱).

مورد دیگری که باید یادآور شد، این است که بسیاری از زنان مقید و مذهبی مجبور شدند به خاطر این قانون راهی کشور عراق و دیگر کشورها شوند «چون اطلاعات حاصله حاکی بود که مأموران امنیه در سرحدات برای برداشتن چادر متمسک به خشونت و سختی شده‌اند و در برخی موارد نیز منافع شخصی خود را در نظر می‌گیرند... از خرمشهر اهالی به‌طور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک

عراق رفته‌اند و کونسول بصره هم خبر مذکور را تأیید می‌نماید...» (خسرونت و فرهنگ؛ اسناد محرمانه کشف حجاب، ۱۳۷۱: ۹۵).

با توجه به بافت سنتی تفکر رضاشاه و به‌ویژه ناهم‌خوانی ارزش‌های غربی با محیط فرهنگی ایرانی باید گفت حرکت رضاشاه اقدامی شبه مدرنیستی و برخاسته از احساس حقارت در برابر اروپاییان بود. مخبرالسلطنه هدایت در خاطراتش در خصوص دلیل تغییر لباس و کلاه از قول رضاشاه می‌نویسد: «آخر می‌خواهیم هم‌رنگ اروپاییان شویم که ما را مسخره نکنند، گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند. در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می‌کنند و تقلیدهای بی‌حکمت» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۶۶۶).

اصلاحات ظاهری و مستبدانه و به اصطلاح تمدن‌وار و نوگرانه رضاشاه و اعمال خسرونت‌آمیز وی در راه پیاده‌کردن برنامه‌های اصلاحی‌اش، موجبات نارضایتی و بیزاری مردم را فراهم آورد.

مهدی‌قلی‌خان هدایت در کتاب مشهور خاطرات و خطرات خود، رویکرد رضاخان را به مقوله تمدن، رویکردی بولوار، مبتدل و استقلال‌ستیز به تحلیل می‌گذارد و با بیان نتایج تخریبی تمدن بولوار برای فرهنگ، خواستار بازگشت به دوره قبل از بازی با تمدن رضاشاه شده، می‌نویسد:

«تمدن و تربیت در مشرق سابقه دارد. در مغرب در اکتشافات علمی و صنعتی پیش افتادند. در اخلاق هنوز به مقام مشرقیان نرسیده‌اند، بلکه در مائۀ اخیر که مذهب اهل حل و عقد ماتریالیسم شد عقب رفتیم. تمدن بولوار بر تمدن لائبراتوراری غلبه کرد و آن تمدن ناچیز به ما سرایت. تمدن را به صورت گرفتیم. کلاهمان را عوض کردیم که رنگ تمدن به خود بدهیم. در حوزه خواص، ملیت ما از دست رفت. در مقابل، هنرهای لائبراتوراری، بی‌سیم، رادیو و هواپیما مستبسع شدیم، رقص، قمار، شرب، تظاهر به فواحش را ترقی دانستیم. افکار بی‌پایه ماتریالیسم را به خود راه دادیم که امروز از بیداد

آن همه جا غوغا به پا است و فریاد بلند دور سر خود چرخ می‌زنیم و نمی‌دانیم چه کنیم» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۹).

این اقدامات که با هدف رهایی و آزادی زنان و حضور آنها در صحنه اجتماع صورت می‌گرفت، فقط مورد استقبال برخی زنان طبقه متوسط و بالای جامعه قرار گرفت. در مواردی این تغییرات حتی نتیجه معکوس به بار آورد و به جای این که به رهایی زنان بی‌انجامد، عملاً سبب مهجوریت زنان شد.

آنچه در جریان ممنوعیت حجاب در دوره رضاشاه اتفاق افتاد، مطابق نظریات تالکوت پارسونز نمونه‌ای از اعوجاج ارزشی - محیطی بود. یکی از مؤلفه‌های مهم نظریه‌های پارسونز در بحث تغییر، موضوع ارزش‌ها است؛ بر مبنای این دیدگاه، هرگاه ارزش‌ها نتوانند تغییرات محیط را توجیه نمایند یا تغییرات به صورت تلقی نادرست از خود محیط صورت پذیرند، نظام اجتماعی با مشکل مواجه خواهد شد. دلیل اهمیت ارزش‌ها و ارتباط آنها با محیط در این نکته نهفته است که ارزش‌ها دربرگیرنده هنجارها و نقش‌های ما می‌باشند و از همه مهم‌تر ارزش‌ها علت موجودیت مستمر جمع هستند. وقتی چنین ارزش‌هایی دیگر قادر به تبیین محیط نباشند، نظام اجتماعی وارد دوره‌ای از دشواری‌های بزرگ خواهد شد. این امر، همان اعوجاج ارزشی - محیطی است. ارزش‌های تحمیلی در مورد سبک پوشش دوران رضاشاه به دلیل ناهمخوانی با محیط، مشکلات عدیده‌ای را برای زنان به همراه داشت (روشه، ۱۳۷۶: ۱۰۶). لباس جدید، نوآوری و بدعت کاملی برای زنان شهری بود. همین بدعت‌گذاری ارزشی و هراسی که دولت از عدم تابعیت مردم داشت، زمینه‌ساز صدور بخش‌نامه‌های تهدیدکننده از سوی دولت شد تا با اعمال زور و خشونت، شرایط لازم برای تثبیت ارزش‌های تحمیلی آماده شود.

مجلس فرمایشی

مجلس در مجموعه نهادهای سیاسی، مهم‌ترین ابزار یا محملی است که به‌مثابه یک نیروی متعادل‌کننده از ستیزه‌های اجتماعی-سیاسی می‌کاهد، مطالبات ملی را در مسیر مشخص و قانونی پیش می‌برد و زیاده‌روی‌های دولت را مهار می‌کند و در عین اقتدار آن را توجیه می‌کند؛ بنابراین مجلس، مرکز ثقل حاکمیت و اراده عمومی است. با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ای که مجلس‌های نمایندگی در ایجاد محدودیت‌های اعمال قدرت از سوی حکومت یا مهار و هضم منازعات سیاسی و تدارک مشروعیت مستمر آن ایفا می‌کنند، رژیم‌های خودکامه نمی‌توانند فعالیت آن‌ها را برتابند، لذا برای رهایی از قید و بندهای آن‌ها اغلب مجلس‌های مستقل را یکسره منحل نموده یا این‌که جایگاه آن‌ها را به‌عنوان آلت فعل و تحکیم‌کننده پایه‌های قدرت خود تنزل می‌دهند تا به‌مثابه مهر تأییدی بر لوایح پیشنهادی دولت یا تریبونی که برای طرح بیانیه‌ها و دیدگاه‌های پرطمطراق<sup>۱</sup> یک رهبر دیکتاتور نقش آفرینی کنند. یکی دیگر از اقداماتی که رضاخان جهت کاهش قدرت روحانیون انجام داد، هم‌چنین باعث گردید که امنیت اجتماعی در جامعه و مجلس شورای ملی به‌شدت کاهش یابد، دست اندازی به آرای مردم در تعیین نمایندگان مجلس شورای ملی بود. از دوره هفتم تا دوره سیزدهم مجلس شورای ملی یعنی از سال‌های بین ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ دوران تسلط رضاخان بر قوه مقننه بوده است. مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: «در زمان رضاشاه پهلوی هیچ کس قدرت مستقلی نداشت. هر کاری را باید به شاه گزارش می‌دادند و هر دستوری را که می‌داد، بایستی اجرا می‌شد. بدون مقداری استقلال مسئولیت بی‌معنا است و هیچ رجل سیاسی اراده‌ای از خویش ندارد» (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۹۸).

پس از قبضه شدن دولت به دست رضاخان هرچه قدرت او بیشتر می‌شد در تعطیلی روزنامه‌ها، مجلات، انحلال احزاب، توقیف و به حبس کشیدن افراد اقدامات بیشتری نشان می‌داد. انتخابات نمایندگان با نظم نظامی و رضاخانی و بر اساس فهرست ابلاغ شده انجام می‌شد. وکلا برای انتخاب شدن به دنبال آرای مردم نبودند؛ چون اصلا

آرای مردم ارزشی نداشت، بلکه در صدد نزدیکی به مرکز قدرت، با دادن امتیازات به شخص شاه و اطرافیان و درباریان بودند. رضاخان بیشترین و بهترین املاک را از صاحبان آن می‌گرفت و از جمله این پیشکش‌ها دلایل قرارگرفتن مالکان آن‌ها در فهرست وکلا در هر منطقه بود که پس از حذف وزارت دربار در سال ۱۳۱۱ ه. ش دفتر مخصوص شاهنشاهی نقش وزارت مذکور را در بسیاری از موارد بر عهده گرفت و از طریق این دفتر بود که خواسته‌های رضا شاه و دستورات وی به وزارت داخله منعکس می‌شد و این وزارتخانه که مجری اوامر شاه بود، به استناداری‌ها دستور می‌داد چه کسانی از چه حوزه‌های انتخابیه برای نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شوند. البته نقش نظامیان و افسران بلندپایه و امیران لشکر در تعیین سرنوشت حوزه انتخابی تأثیر فراوان داشت. «و از روی این نظر، حکومت‌ها و نظمی‌ها برای اشخاص دارای وجاهت ملی که آن‌ها را برای سردار سپه موافق یا غیر مخالف می‌دانستند، تبلیغات کردند و از مانعی که در پیش پای انتخاب آن‌ها تولید گردد، جلوگیری نمودند» (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۱۵۴۴).

بسیاری از روشنفکرانی که خود پایه‌گذار و حامی حکومت پهلوی بودند، بر اثر بروز و ظهور خصلت‌های استبدادی در درون رضاشاه به تدریج از او فاصله گرفتند. احزاب سیاسی نیز از تحمیل سیاسی و فکری در امان نبودند. جان فوران می‌گوید «چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۳۰۰ ه. ش در مجلس نماینده داشتند، همه اساساً طرفدار رژیم بودند؛ اما باز هم رضاشاه آن‌ها را منحل کرد؛ چون معتقد بود و بیم داشت که رقیبان وی در این حزب‌ها متشکل می‌شوند. رضاشاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروطیت را نگاه می‌داشت، اما در عمل به‌عنوان یک دیکتاتور حکومت می‌کرد» (فوران، ۱۳۷۹: ۳۲۴).

سانسور مطبوعات

اگرچه آموزش در این دوره رشد وسیعی پیدا کرد و زنان نیز مانند مردان این فرصت را یافتند که صاحب علم شوند و روزنامه‌ها تعدادشان فزونی یافت، ولیکن این تغییرات سطحی و بدون پایه مستحکم از آزادی و مردم‌سالاری بود. روزنامه‌های مستقل در صورت چاپ مقاله یا نوشته‌ای علیه حکومت و بدون این‌که از شاه تعریف و تمجیدی کنند بلافاصله به حبس افتاده یا مجبور می‌شدند از کشور به‌صورت پنهانی فرار کنند تا در دام مأموران پلیس رضاشاه نیفتند. «رفتار دولت و شهربانی نسبت به بعضی از میران جراید به اندازه‌ای سخت و خشن بود که عاقبت پس از تحمل رنج‌های فراوان در زندان جان می‌دادند و مدت‌ها کسی حق بردن نام آن‌ها را نیز نداشت» (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۹). در این وقت اوضاع مطبوعات دچار هرج و مرج شدیدی است. روزنامه نویسان البته بیشتر آنان، سرمشق درستکاری و بی‌طمعی نمی‌باشند. به‌علاوه به واسطه کم بودن خوانندگان اغلب دخل و خرج نمی‌کنند و ناچار باید دخل‌های هوایی داشته باشند تا بتوانند به کار خود مداومت بدهند و راه حل آن دخل‌ها منحصر است به مدح و ذم متمولین تا از روی بیم و امید سر کیسه بگشایند. از طرف دیگر روزنامه‌ها از روی همان احتیاج یا از روی اغراض خصوصی رفته رفته صورت میدان مبارزه دوستی و دشمنی‌های شخصی به خود گرفته به یک دشت نبرد خصوصی بیشتر شباهت یافته‌اند تا به نمایندگان افکار عمومی و البته ناراضی‌های از عملیات سردار سپه و نظامیان هم از پول دادن به جراید برای نشر اخبار مخالف دریغ نمی‌کنند و راه دخل خوبی برای روزنامه نگاران باز شده است (طلوعی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). سردار سپه از یک طرف نمی‌خواهد بر ضد آزادی مطبوعات قدمی بردارد و از طرف دیگر ناچار است خود را از تعرض ارباب قلم نگاه دارد، این است که گاهی به دادن پول مختصری آن‌ها را ساکت می‌کند و از نگارشات مخالف خودداری می‌کنند و چون پول آن‌ها تمام شد، دوباره شروع می‌کنند و ناچار می‌شود با تهدیدهای مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها را ساکت و آرام نگه دارد؛ با این وصف نتوانست این رویه بینابین را زیاد طول بدهد و ناچار شد به عملیات سخت توسل جوید «دندان آقای فلسفی مدیر حیات

جاوید را با مشت شکستند و ایشان را با سردبیر روزنامه مزبور دژبانی حبس کرده بود» (بهار، ۱۳۷۱: ۲۵۰). بعد از این دو واقعه روزنامه‌نگاران اندکی به جای خود نشستند.

باید گفت تمامی اتفاقاتی که برای روحانیون به وجود می‌آمد به نوع و شکلی دیگر برای روشنفکران و نمایندگان مجلس و نویسندگان مطبوعات نیز به مرحله اجرا در می‌آمد و شهربانی رضاشاه با وضع قوانین و مقررات سختگیرانه و فرمایشی، برخوردهای دوگانه، سرکوب و سانسور شدید برای روزنامه‌ها و نویسندگان آن و افراد روشنفکر برقرار می‌کردند. جراید اقلیت همه بسته بود رفقای ما را از دم درب مجلس گرفته به محبس می‌بردند... نطق‌های ما را جراید اکثریت طبع نمی‌کردند. در مجلس ما مذاکراتی می‌کنیم که باید نشر شود، ولی مأمور سانسور نظمی نمی‌گذارد ولی در مجلس سری مذاکراتی می‌شود که باید مخفی بماند و برعکس در بعضی از جراید برخلاف واقع طبع و نشر می‌شود و معلوم نیست چرا این‌ها سانسور نمی‌شوند. شب و روز در خانه اقلیت مفتش گذاشته‌اند سانسور، حبس، توهین به نمایندگان، هجوم به خانه نماینده مجلس و دستگیری اهل خانه بدون سبب و غیره عملی نبود که بتوان برای آن محملی قانونی یافت (بهار، ۱۳۸۶: ۱۷۱). رضاشاه که از همان ابتدا نشان داده بود نسبت به مطبوعات منتقد، سخت حساس است روند سرکوب و تعطیل این‌گونه نشریات را به شدت ادامه داد تا جایی که وقتی به سلطنت رسید، دیگر روزنامه یا نشریه ای که بتوان نام منتقد و آزادیخواه بر آن نهاد، وجود خارجی نداشت (زرنگ، ۱۳۸۱: ۳۹۸).

#### غصب املاک، اموال و دارایی‌های مردم

مال و دارایی و اراضی مردم نیز از دست ددمنشان وابسته به دیکتاتور در امان نبود، حجم غارت املاک و اموال مردم به تدریج به حدی رسید که شاه مجبور شد که اداره‌ای برای ضبط و ربط املاک غصب شده مردم تأسیس کند، املاکی که مالکان آن، یا با



ضرب تهدید، اسناد واگذاری را امضاء کردند یا تن به تبعید اجباری یا مرگ در زندان‌های پهلوی دادند. «بزرگ‌ترین و رایج‌ترین و سخت‌ترین زجر و شکنجه‌ها البته حبس تاریک بود. عمال اداره سیاسی در این کار مانند سایر کارهای ننگ‌آور و جنایت‌کارانه خود افراط می‌کردند. اطاق‌های مجرد توقیف‌گاه با سرمای سخت زمستان و حیوانات و حشرات موذی و هوای متعفن و خفه‌کننده تابستان هم طاقت‌فرسا بود، چه رسد به این‌که زندانی رختخواب و فرش و لباس هم نداشته باشد، غذای متعارفی هم گیرش نیاید» (مکی، ۱۳۲۳: ۴۷۸). عموماً املاک و دارایی‌های کسانی که به انحاء گوناگون مورد خشم رضاشاه قرار می‌گرفتند، ضبط و مصادره می‌شد یا حداقل طی ضرب الاجلی از آن‌ها خواسته می‌شد که در کوتاه‌ترین مهلت، املاک خود را به فروش برسانند. و معمولاً هم این املاک چنانچه ارزشی داشت به نفع رضاشاه با نازل‌ترین قیمت خریداری و ثبت می‌شد. در سال ۱۳۱۶ وقتی جنون زمین‌خواری رضاشاه در دنیا آوازه افکند، یکی از جراید فرانسوی نوشت: «در ایران جانور عجیبی پیدا شده است که مثل شته عمل می‌کند، با این تفاوت که شته برگ درختان را می‌خورد، ولی این جانور تاجدار زمین خوارست و هر چقدر هم املاک مردم را می‌خورد، باز هم سیر نمی‌شود» (دلدم، ۱۳۷۷: ۶۸۸). چنانچه وقتی سردار اسعد بختیاری مغضوب و زندانی شد، تمام املاک و علاقجات بختیاری در استان خوزستان به فروش رفت یا از طرف مراجع ذیصلاح حکومت ضبط و مصادره گردید. «علی دشتی در هنگام استعفای رضاشاه طی نطقی در مجلس گفت: حق مالکیت یکی از شریفترین و قدیمی‌ترین حقوق جوامع متمدن بشری است، ولی در این بیست سال طوری تضییع شده که حدی بر آن متصور نیست... ما بیست سال است با کمال جهالت و نادانی مداخله در امور اقتصادی کردیم و هر بچه‌ای می‌فهمد که به دست ما تجار مالشان از بین رفت. خزانه مملکت و همه چیز خراب شد». (کرونین، ۱۳۷۸: ۵۱)

ارباب و شکنجه مردم

در طول سلطنت شانزده ساله رضاشاه پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی مخوف او در نقض صریح حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... اقشار و گروه‌های مختلف مردم کشور گام‌های استواری برداشتند و موجبات دستگیری، بازداشت، شکنجه و قتل صدها تن از ایرانیان را فراهم آوردند. نوع شکنجه‌ها بسیار متنوع بود؛ هر بازپرسی می‌توانست مطابق سلیقه خود، شکنجه و زجر مخصوصی را انتخاب نماید. تریاک خوردن، رگ زدن، خود را از پنجره آویختن مکرر برای زندانیان در جهت رهایی از شکنجه‌گران اتفاق می‌افتاد، ولی این‌ها در طرز رفتار پلیس زندان تأثیری نداشت.

زندان‌های پهلوی نیز ویژگی‌های خاص خودش را داشت، البته اگر کسی می‌توانست از این زندان‌ها جان سالم بیرون ببرد؛ «علاوه بر تنگ بودن جا و حبس زندانیان بیمار در کنار زندانیان سالم موارد دیگری نیز وجود داشت، به‌طور مثال در کرمانشاه محبس مردانه محوطه‌ای گود و کثیف و عفن بود و تمام محبوسین اعم از موقتی و مدت‌دار مجرد و سیاسی و غیره داخل هم در این فضا بدون هیچ اثاثیه روی زمین خشک با یک وضعیت رقت‌آور زندگی می‌کردند. این وضعیت منحصر به زندان مردانه نبود، زندان زنانه هم وضع مناسبی نداشت. محبس زنانه در یکی از پنج دخمه‌های دالان مرطوب دارالحکومه در اتاقی که بیش از بیست الی سی ذرع مربع مساحت نداشت، قرار گرفته و غیر از یک پنجره شبکه‌دار آهنی که به راهرو عمومی دارالحکومه باز می‌شد و از همان سوراخ ممکن بود با خارج ارتباط برقرار کند، منفذ دیگری نداشت» (علوی، ۱۳۵۷: ۵۳). ملاقات در زندان از دیگر مواردی بود که برای زندانیان و خانواده ایشان به‌عنوان مشکلی بزرگ مطرح می‌گردید «ملاقات چیز خطرناکی بود، انسان شرم دارد بگوید مأموران زندان از این راه چه استفاده‌های نامشروعی می‌کردند، حتی اغلب اشخاص شرافتمند کسان خود را از این یگانه تسلی هم محروم نموده می‌گفتند سراغشان نیابند و میان زندانیان آبرویشان محفوظ بماند...» (پیشه وری، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

«سیاست حاکم بر زندان‌های پهلوی در این جمله خلاصه می‌شد، قانون از در زندان تو نمی‌آید، هیچ‌کس نمی‌پرسد که به چه اتهامی و جرمی مردم این کشور به زندان می‌افتند، با آن‌ها چه معامله‌ای می‌شود. چند نفر در سال در این جهنم از گرسنگی و بیماری و زجر شکنجه می‌میرند. شهربانی و رضاشاه فقط یک مأموریت به رئیس زندان واگذار کرده است زندان باید آرام باشد و هیچ‌کس نباید بفهمد درون آن چه اتفاقی می‌افتد. دروغ‌گویی دورویی و دو به هم زنی از سیاست‌های زندان است» (علوی، ۱۳۵۷: ۴۶). ارسال خلعتبری در خصوص پزشک احمدی متخصص قتل در زمان رضاشاه چنین می‌نویسد: «می‌گویند و حقیقت دارد و دوسیه‌ها هم نشان می‌دهد که احمدی برای هر قتلی انعامی می‌گرفت، اگر مقتول از کله گنده‌ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود، انعامش از صد تومان و همین حدودها بود و اگر از خرده‌پاها و اشخاص غیر معروف تهران و زندان بو، د نفری ده الی پانزده تومان می‌گرفت» (گلبن، شریفی، ۱۳۶۳: ۳۳۴).

نظام اطلاعاتی - امنیتی که پیش از آن بخش کم اهمیت‌تری از تشکیلات نظمیه و شهربانی بود، در دوره رضاخان گسترش بیشتری یافت و گستره عملیاتی آن فعالیت شهربانی را سخت تحت الشعاع قرار داد و آن را قسمتی از سیاست‌های کلی عملیاتی و اجرایی خود ساخت. ایجاد رعب و وحشت که به وسیله دستگاه‌های شهربانی و نظام اطلاعاتی - امنیتی آن ایجاد می‌شد، هرگونه مخالفت با روش غیراصولی حکومت را سرکوب و از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور حذف می‌کرد. «رضاشاه از این دستگاه عظیم مقدمتاً برای در هم شکستن جنبش‌های اجتماعی داخلی و جبهه مخالفت دولت در دهه‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ ش استفاده کرد و با استفاده از همین ارتش قدرت در دست شاه متمرکز گردید. شاه که خواستگاه نهادی و کلیدی او ارتش بود. به همین سبب می‌توانیم رژیم رضاشاهی را استبداد نظامی بنامیم» (فوران، ۱۳۷۹: ۳۳۰).

نتیجه‌گیری

امنیت در مفهوم سنتی آن دارای دو بعد داخلی و خارجی است که بر حسب آن، دولت کشور را هم از گزند تجاوزات و تهدیدات خارجی و هم از ناامنی‌های داخلی مصون نگه می‌دارد. امنیت داخلی، اجتماع رضایت‌بخش را در جامعه ایجاد می‌کند، بنابراین دولت وظیفه دارد که امنیت جان و مال و ناموس مردم را از تجاوزات نامشروع حفظ نماید و از طرف دیگر مردم نیز باید به دولت خویش به‌عنوان حافظ امنیت اعتماد داشته باشند. توصیف امنیت تنها از سوی دولتی قابل تأمین است که خود دارای ساختار امنیت‌زا باشد و در عین حال مشروعیت بالایی در بین مردم داشته باشد. بدون تردید ویژگی اصلی دولت رضاشاه، استبدادی بودن آن می‌باشد که این حکومت به دلیل برخورداری از امکانات و سازماندهی جدید و در اختیار داشتن ارتش نیرومند از بعد استبدادی برجسته‌تری نسبت به دولت‌های قاجاری برخوردار بود؛ اگر چه ساختار سیاسی رژیم رضاشاهی در مقایسه با ساختارهای سیاسی ایران سنتی، به‌ویژه پادشاهان پیشین ثبات بیشتری داشت، چراکه بر سه پایه استوار ارتش نیرومند، دیوان‌سالاری مدرن و پشتیبانی گسترده دربار مبتنی بود، اما این مبنا در مقایسه با ساختارهای سیاسی جهان نو به‌ویژه دنیای غرب چندان استوار نبود. رژیم رضاشاه یکی از سرکوبگرترین رژیم‌های پادشاهی ایران محسوب می‌شد که اصولاً کارکردی ضد امنیتی داشت. در حقیقت تمام ابزار نظامی و ارتش مدرن و نیروی پلیس که امنیت داخلی را بر عهده دارد، در خدمت قدرت فردی وی قرار گرفته بود و با امنیت کشور تا حدود زیادی فاصله داشت. حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد، نمی‌تواند کارکرد امنیتی خویش را به‌نحو مطلوبی ارائه نماید، بلکه خود باعث بروز و ظهور ناامنی‌های گسترده‌ای در تمام شئون جامعه خواهد شد. در طول شانزده سال حکومت پهلوی اول سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی مخوف او در نقض صریح حقوق فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... اقشار و گروه‌های مختلف مردم گام‌های استواری برداشتند و موجبات دستگیری، بازداشت، شکنجه و قتل صدها تن از ایرانیان را فراهم آوردند. همگام با تمرکز امور سیاسی، سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی رو به

توسعه نهاد و به مثابه یکی از پایه‌های اصلی رژیم به تدریج شئون مختلف حیات اجتماعی و سیاسی و حتی خصوصی افراد را تحت نظارت گرفت. در این دوره در انتخابات نمایندگان کلیه مجالس مأموران پلیس سیاسی به‌طور مخفی یا حتی گاهی آشکارا ناظر انتخابات بودند و نمایندگان مجلس طبق لیست اعلامی انتخاب می‌شدند و حتی این نمایندگان انتصابی نیز از هیچ‌گونه مصونیت سیاسی برخوردار نبودند. مالکیت زمین و ملک و اموال خصوصی و... به بهانه‌های گوناگون و واهی ممکن بود در عرض ساعتی راه فنا در پیش گیرد و مصادره گردد. بازرگانی خصوصی به عدالت دخالت دولت در امور اقتصادی و انحصار واقعی بازرگانی از رونق به رکود رسید. در طی این سال‌ها زندان‌های کشور مملو از کسانی بود که با جرایم و اتهامات ضد حکومتی و مخالف با رژیم دیکتاتوری و مستبدانه پهلوی دستگیر، و پس از بازرجویی و شکنجه بسیار به حبس و زندان‌های طولانی‌مدت محکوم شده بودند که بسیاری از آن‌ها نتوانستند از این زندان‌ها بیرون بیایند و در زیر شکنجه و فشار، جان خویش را از دست دادند. جرایم و مطبوعات دچار سانسور شدید بودند و ارباب قلم و نویسندگان نیز با کوچک‌ترین مقاله یا نوشته ممکن بود به زندان‌های مخوف همراه با شکنجه راه پیدا کنند. بدین ترتیب اغراق نیست اگر بگوییم دوره شانزده ساله سلطنت رضاشاه از سیاه‌ترین برهه‌های تاریخ معاصر ایران در عدم تأمین امنیت اجتماعی و حقوقی شهروندان به‌شمار می‌رود.

## منابع

- اعظام قدسی، حسن (۱۳۷۹). خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران. تهران: کارنگ.
- افتخاری، علی اصغر و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۴). مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- امینی، داوود (۱۳۸۲). چالش‌های روحانیت با رضاشاه، تهران: سیاسی.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۸). علما و رژیم شاه، تهران: انتشارات عروج.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۱). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پیشه‌وری، جعفر (۱۳۸۴). محاکمات و دفاعیات و خاطرات زندان در زندان رضاشاه، تحقیق و تدوین شاهرخ فرزاد، تهران: نشر شیرین.
- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد (۱۳۷۸). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- پورشالچی، محمود (۱۳۸۴). فزاق عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، تهران: انتشارات مروارید.
- خشونت و فرهنگ (۱۳۷۱). اسناد محرمانه کشف حجاب، به کوشش و مدیریت پژوهش تهران: انتشارات و آموزش سازمان اسناد ملی ایران.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷). حیات یحیی، تصحیح، تعلیقات و استدراکات مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: انتشارات فردوس.
- دلدن، اسکندر (۱۳۷۷). خاطرات من و فرح پهلوی، دوره سه جلدی، تهران: نشر گلفام و به‌آفرین.
- ریشه، گی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی تالکوت پارسنز، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر تبیان.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۱). تحول نظام قضایی ایران، از مشروطه تا سقوط رضاشاه دوره دو جلدی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- صدر هاشمی، محمد (۱۳۶۳). تاریخ جراید و مطبوعات ایران، تهران: انتشارات کمال.
- صدر (صدرالاشرف)، محسن (۱۳۶۴). خاطرات. تهران: انتشارات وحید، چاپ اول.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴). کشف حجاب، زمینه‌ها و پیامدها، تهران، مؤسسه پژوهش‌های سیاسی، تهران: انتشارات قلم .

- طلوعی، محمود (۱۳۸۶). پدر و پسر، ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، چاپ دهم، تهران: انتشارات نشر علم.
- علوی، بزرگ (۱۳۵۷). پنجاه و سه نفر. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار پهلوی)، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کرمی‌پور، حمید (۱۳۸۲). خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۷). رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر خجسته.
- گلبن محمد، شرفی یوسف (۱۳۶۳). محاکمه محاکمه‌گران، تهران: نشر نقره.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۹). چهره متغیر امنیت ملی، تهران، ترجمه و چاپ پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مکی، حسین (۱۳۲۳). تاریخ بیست ساله ایران، دوره هشت جلدی، تهران: نشر ناشر.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۲۳). رستاخیز ایران، مجموعه مقالات خارجی سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۳ ه.ش، بی‌جا.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳). ملیت، مترجم داوود عزایاق زندی، چاپ اول، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- نویدنیا، منیژه (۱۳۸۲). شاخص‌های امنیت اجتماعی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هدایت، مهدی‌قلی (مخبر السلطنه) (۱۳۴۳). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- Buzan, Barry (1991). *people, states and fear*. hemel Hempstead: harvester Wheatsheaf, moymihan, danel.
- Moller, B. (2001). *The concept of security. The pros and cons of expansion and contraction*.
- Wavr, ole, et.al. (1993). "Idenity, migration and the new security agenda in Europe" new yourk: martin.spress.
- Kay, sean. *Globalization, lower, and security dialogue*, 2004, :9-25.